



جندی شاپور از طلوع تا افول

محمد باقر آیت الهی

پس از مدتی نیز از ایران رفته‌اند - فلاسفه مذکور در «تیسفون»، در مجالس بحث و فحص که در حضور خسرو تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند و احتمالاً مدتی نیز در دانشگاه جندی شاپور به بحث و مطالعه و تدریس می‌پرداختند. این دوران زمان تلاقی فرهنگهای گوناگون هندی، ایرانی، رومی، یونانی و مروی است. همچنین آغاز اعتلای دوباره علم و دانش در شرق است که مرکزیت آن ایران (جندی شاپور) بود. در خیزش علمی این دوران، علمایی از هند و پزشکان عیسوی سهیم هستند. دانشمندان هندی از زمان اردشیر وارد ایران شدند و در مدارس علمی، تدریس علوم به زبان سانسکریت را به عهده گرفتند. در قرن پنجم میلادی با بسته شدن مدرسه‌الرها (۴۸۹ م یا ۴۳۹ م)، زبان

یونانی است بلکه پزشکان جلوه‌ای که در مکتب و در ایران بوده

ای و م، ه با سی سه نه

فرهنگی است که تبارک و تعالی می‌داند

خداوند تعالی



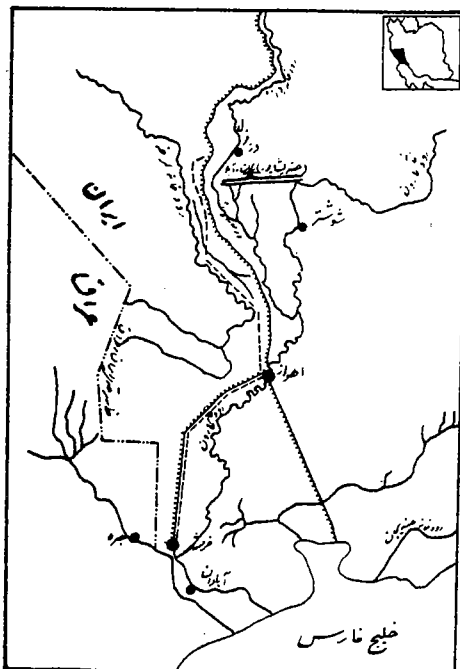
بوعلی سینا بر بالین خواهرزاده قابوس - موزه استانبول

یونانی نفوذ بیشتری به مرکز علمی جندی شاپور کرده، طب یونانی نیز از این طریق وارد دانشگاه جندی شاپور شد. اهرن اسکندرانی و سر جیوس راس العینی از پزشکان حوزه «اسکندریه» بودند که آثارشان در پیشرفت و غنای طب این دوران بسیار مؤثر افتاد. از مشخصات دانشگاه جندی شاپور، چندزبانی بودن آن است، که افزون بر سانسکریت و یونانی، زبان فارسی و نیز زبان سریانی، توسط مسیحیان نسطوری به کار برده می‌شد. زبان فارسی از جمله زبانهای معمول در دانشگاه جندی شاپور بود، و داروسازی به این زبان تعلیم داده می‌شد. زبان سریانی نیز، در زمان ساسانی رواج بیشتری پیدا کرد. باید گفت که پزشکان انوشیروان و بیشتر علمای دوره ساسانی را مسیحیان تشکیل می‌دادند. افزون بر مسیحیان، یهودیان و ضابین (پیروان یحیی زکریا) نیز فعالیت داشتند. از جمله پزشکان و دانشمندان دربار انوشیروان، جبرائیل رئیس الاطباء دربار خسرو (که نازیبی همسر خسرو را نیز درمان کرد) بیادق طبیب، سر جیس راس العینی و برزویه طبیب می‌باشند که هر یک ستمی و بیزه و جداگانه داشتند.

آقای دکتر محمود نجم‌آبادی مؤلف کتاب «تاریخ طب در ایران»، افزون بر تأثیر طب یونانی، هندی، سریانی و غیره، طب اوستایی و طب بازمایه از دوران هخامنشی را در مکتب طبی جندی شاپور بی‌تأثیر نمی‌داند. در زمان انوشیروان افزون بر دانشگاه طب، مرکزی نیز برای آموزش ریاضیات، فلسفه و نجوم، در جندی شاپور تأسیس شده بود. همچنین در این دوران، در دانشگاه

آموزشی به عنوان نخستین بیمارستان از نوع خود در جهان، در زمان اردشیر نام برده‌اند. در واقع تأسیس دانشگاه جندی شاپور را نمی‌توان به زمان خاصی منسوب کرد، بلکه این مرکز بتدریج نضج گرفته است. ولی عواملی وجود داشته که سیر تکاملی آن را سرعت بخشیده است. از جمله: بسته شدن «مدرسه‌الرها» (۴۸۹ م.) و مهاجرت عده‌ای از عالمهای این مرکز به ایران (جندی شاپور) و نصیبین. «مدرسه‌الرها» یا «ادسا» خود متأثر از مکاتب علمی اسکندریه، مصر، حران و انطاکیه بوده است. برخی از دانشمندان مدرسه‌الرها از جمله بار صوما وارد نصیبین شدند و در آنجا مدرسه نصیبین را دوباره راه‌اندازی کردند. این دانشمندان پس از مدتی وارد ایران شده، مدارس و مکاتبی را تأسیس کرده و افزون بر ترویج علوم به تبلیغ مذهب «نسطوری» پرداخته و در جندی شاپور کلیسایی بنا نهادند. از عوامل دیگری که موجب توسعه و گسترش این دانشگاه شد، توجه انوشیروان به علوم و فنون بود. این دوران مصادف بوده است با بسته شدن آکادمی آتن توسط یوستی نیانوس، که علما، فلاسفه و اندیشمندان این مرکز علمی پس از رانده شدن از آتن، مدتی نیز میهمان دستگاه سلطنتی انوشیروان بوده و در ایران به فعالیت‌های علمی خود ادامه داده‌اند - البته

محل تقریبی جندی شاپور



شگفتار: دانشگاه جندی شاپور، یکی از دانشگاههای بزرگ ایران است که طی چند قرن میزبان تعداد زیادی علما و دانشمندان بوده است. وجه مشخص این نگاه، تدریس علوم پزشکی در آن بوده که البته مرکز درمانی - چون بیمارستان نیز از مجموعه‌های این نگاه بوده است که بر روی هنم، یک مرکز علمی، پزشکی و درمانی را به وجود می‌آورد. این دانشگاه را به محل تولد و رشد طب اسلامی دانست. طب اسلامی که بعدها دانشمندان بزرگی چون ابن سینا، علی بن عباس اهوازی و علی بن رین طبری از پزشکان نامدار را در دامن خود پروراند کاملاً متأثر از «مکتب طبی جندی شاپور» می‌باشد. بنابراین مطالعه در طب اسلامی باید برپایه شناخت کافی از نگاه پزشکی جندی شاپور استوار شود. در این مقاله روشی کوتاه بر تاریخ این مرکز علمی از پیدایش آن در زمان ساسانیان تا انتقال آن به مرکز علمی جدیدالتأسیس بغداد در زمان خلفای بنی عباس واهیم داشت.

جندی شاپور در زمان ساسانیان:

در قرن سوم میلادی، هنگامی که والریانوس از شاپور پزشک خرد و «انطاکیه» به دست شاپور ویران شد، مردم «انطاکیه» که در بین آنها مهندسی، هنرمندان، پزشکان، پیشه‌وران و کشیشان نیز بودند به عنوان اسیر شهر «بیت لاپ» در ایران - که تا زمان آریاییها قدمت داشت - انتقال داده شدند، و شهری تازه را که کاملاً شبیه «انطاکیه» بود بنا نهادند.

این شهر «جندی شاپور» نام گرفت که معرب از Vahi- AndioK- Sapuht یا: «به از انطاکیه شاپور» بود. این شهر از کهنترین شهرهای مسیحی نشین ایران بود، که پس از این واقعه، فعالیت مسیحیان و بویژه نسطوریان، بیشتر شد. پس از بنای شهر، مراکز علمی، کلیسا و دیر در این شهر پایه‌گذاری شد، که صدقیصره‌یادگار این دوره است. به گفته‌ای، در زمان شاپور دوم، این شهر، پایتخت نیز بوده است. در بعضی منابع تاریخی فتح «انطاکیه» و انتقال اسرا به جندی شاپور، را به زمان انوشیروان خسرو اول (سده پنجم میلادی) نسبت می‌دهند.

چنین به نظر می‌رسد که دانشگاه جندی شاپور همزمان با شهر جندی شاپور تأسیس نشده باشد؛ بلکه در قرن پنجم یا ششم میلادی به معنی واقعی آن بنیان نهاده شده است. البته پیش از این ایام هم زمینه‌های علمی در آنجا وجود داشته است و پزشکانی با اسرای رومی به این شهر آمده بودند و هسته‌های فرهنگی شکل گرفته بود، ولی مرکزی به نام دانشگاه نداشته است. (اگر چه از وجود بیمارستان، همراه با مرکز

جندی شاپور، مطالعاتی درباره گیاهان دارویی انجام می گرفت، که سفر بر زوئه طیب به هند در دوران انوشیروان، در همین زمینه بوده است. نویسنده کتاب کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام، از کتاب «عصر المأمون» دکتر فرید احمد نقل می کند که مدرسه جندی شاپور در این دوران با مدرسه اسکندریه آن روز رقابت می کرده است.

ویل دورانت می نویسد: «تعلیمات عالی در زمینه ادبیات، طب، علوم و فلسفه در دانشگاه مشهور جندی شاپور در خوزستان داده می شد.» وی همچنین می نویسد: «در دوران فرمانروایی این پادشاه روشنفکر [انوشیروان] دانشگاه جندی شاپور، که در قرن چهارم یا پنجم تأسیس شده بود بزرگترین مرکز فرهنگی آن زمان» شد. دانشجویان و استادان از اکناف جهان به آن روی آوردند. «مسیحیان نسطوری» در آن دانشگاه پذیرفته شده و ترجمه های سریانی آثار یونانی در طب و فلسفه را به ارمغان آوردند. دوران سلطنت انوشیروان اوج اعتدالای دانشگاه است. برخی از جندی شاپور» است.

اجرای عدالت و مساوات اسلامی که در عمل نیز میان مسلمین اجرا می شد.

به همین رو، در بسیاری از جاها مردم شهر، یا خود تسلیم می شدند و یا مسلمانان با اندک درگیری شهر را فتح می کردند. برتولد اشپولر در مورد جندی شاپور معتقد است که «اشراف باموالی خویش با علم و اختیار به اسلام گرویدند.» در هنگام غلبه مسلمین، مسیحیانی در جندی شاپور و نقاط اطراف ساکن بودند.

برای نمونه از وجود «سطران» در جندی شاپور ذکری به میان آمده است. اما این مسیحیان نیز به تصریح اشپولر مانند سایر مسیحیان در دیگر نقاط کمتر مزاحمت دیده اند. از این مطلب چنین برمی آید که مسیحیان فوق، بر فعالیت اجتماعی، مذهبی و علمی خویش از جمله در دانشگاه جندی شاپور ادامه داده اند. این مراکز علمی در زمان حاکمیت مسلمانان همچنان به عنوان یک مجموعه علمی و فرهنگی بایرجا بود. اشپولر می نویسد: «با وجود اینکه ایران دین اسلام را پذیرفت، باز موفق شد که بخشی از فرهنگ باستانی خود را با این لباس جدید، در محیطی بسیار گسترده تر از محیط



رازی در آزمایشگاه - لویی فیکه

فارسی زبانان گسترش دهد و همچنین به اسلام، خصلتها و صفت های ایرانی ببخشد و سرانجام صورت ویژه ای در دین به وجود بیاورد. دانشگاه جندی شاپور، در زمان استیلای اسلام که توسط نسطوریه ———،

یهودیان، صابئین (پروان یحیی زکریا) اداره می شد و روح مسیحی بران حاکم بود و از عنصر زرتشتی کمتر اثری پیدا بود، وارث علوم از مدارس و مکاتبی بود که از هند، یونان، روم و دیگر جاها به این مکان منتقل و توسط دانشمندان و علمای چیره دست پخته شده بود. مزرع های وسیع و پرثمر به وجود آمده بود که دانشجویان و دانش پژوهان بی شماری از اطراف و اکناف خورشه چین آن بودند. همین درخت کهنسال در این دوران به صورت هسته ای بارور درآمد که تخم علوم و بوژه طب را در دورترین نقاط مملکت اسلامی پراکند و به تصریح مورخین، پزشکی، از دروازه دانشگاه جندی شاپور به درون مجامع علمی جهان اسلام، سرایت کرد.

از جمله نکات قابل توجه در تاریخ جندی شاپور مسأله

مورخین، زمان سلطنت خسرو را همزمان با ورود تنی چند از دانشمندان اسکندریه می دانند که به علت اختلافات مذهبی از اسکندریه فرار کرده بودند.

جندی شاپور پس از تسلط اسلام:

تقریباً همه مورخین تصرف جندی شاپور، توسط مسلمین را در سال ۱۹ هجری (۶۳۶ یا ۶۴۰ م) بدون جنگ و خونریزی یاد می کنند.

آقای دکتر نجم آبادی به نقل از کتاب «تاریخ ایران بعد از اسلام» ترجمه آقای خلیلی تصرف جندی شاپور را چنین نقل می کند که یک برده اسیر ایرانی با نوشتن امان نامه و پرتاب آن توسط تیری به داخل شهر، مردم شهر را امان داده بود ولی همین امان نامه مورد قبول مسلمین واقع شد.

مهمترین علل پیشرفت نیروهای اسلام در ایران عبارت بود از ۱- وجود اختلافات و تضادهای طبقاتی شدید. ۲- وجود بی ثباتی در رژیم سلطنتی ایران پس از مرگ خسرو پرویز. ۳- شعار نیروهای مهاجم مبنی بر

کتابسوزی آن است، که آن را به سعدبن ابی وقاص نسبت می دهند که به فرمان عمر، این کار را انجام داده بود. واقعیت این است که منابع تاریخی از وجود کتابخانه ای در جندی شاپور اسم نمی برند، بلکه از کتابخانه هایی در «بلخ»، «بخارا»، «نیشابور»، «همدان» و... نام می برند. استاد شهید مرتضی مطهری معتقد است که نامی از کتابخانه در هیچ جای حوزه زرتشتی آن زمان ایران در مدارک معتبر تاریخی نیامده است. البته باید متذکر شد که اگر کتابخانه ای هم وجود داشته است، با توجه به اینکه شهر با امان نامه تسلیم شده بود، به احتمال قریب به یقین کتابخانه نیز سلامت می ماند. همچنین اگر چنین واقعه ای (کتابسوزی) رخ می داد، مطمئناً در ادامه فعالیت این دانشگاه بعد از غلبه مسلمین خللی وارد می شد. در صورتی که چنان که می دانیم این سیستم این مرکز به حیات علمی خویش تا سالهای متعددی بدون وقفه ادامه داده است. حتی مراکز علمی و بیمارستانی دیگر که در نقاط دیگر کشور اسلامی تأسیس می شد، متأثر از این مرکز بود. ویل دورانت می نویسد: «نام سی و چهار بیمارستان را که در این دوران در قلمرو اسلام برپا بوده است می دانیم که ظاهراً همگی به شیوه انجمن علمی و بیمارستان ایرانی جندی شاپور پدید آمده بود. خلاصه کلام، مطلبی که در برخی از کتب تاریخی مبنی بر از بین رفتن کتابخانه در جندی شاپور و همچنین قطع رابطه بین دو جریان علمی و فرهنگی پیش و پس از این واقعه، بر اثر این یورش می نویسند، صحیح به نظر نمی رسد. زیرا حمله مسلمین مانند برخی حملات مشابه در تاریخ، آنچنان ویرانگرانه نبود. به گفته شادروان آیت الله مطهری؛ حمله ای وحشیانه مانند حمله مغول، نتوانست آثار علمی را به زبان فارسی و عربی به کلی از بین ببرد، در صورتی که حمله مغول از نظر قدرت تخریب و ویرانگری بسیار شدیدتر از حمله مسلمین بود.

جندی شاپور در زمان امویان:

دانشگاه جندی شاپور حتی در زمان امویان نیز که اندک توجهی هم به علم نمی کردند همراه دیگر مراکز علمی در سراسر مملکت اسلامی، از جمله اسکندریه، بیروت، انطاکیه، حران و نصیبین باقی ماند. اما این مراکز علمی هیچ تأثیری در پایتخت (دمشق) نداشتند. در صورتی که تا پیش از بنی امیه، فرهنگ و علوم یونانی و رومی نفوذ قابل توجهی در دمشق داشت، تنها از عده ای پزشک و بوژه خلای بنی امیه در تاریخ نام برده می شود که بیشترشان مسیحی بودند. این پزشکان احتمالاً از حوزه روم و یونان بوده اند ولی شغلشان فقط طبابت بوده است، نه تعلیم و یا تحقیق. در زمان حکومت امویان بر مملکت اسلامی تبعیض نژادی و عقیده برتری عرب بر عجم کاملاً بر افکار و اعمال رؤسای حکومت حاکم بود. (نامه معاویه به زبای بن ابیه، والی عراق در این مورد قابل توجه است).

بدین لحاظ نفوذ اندیشه ها و فرهنگ غیر عرب، از جمله فرهنگ و زبان فارسی بر دربار حکومت و همچنین افکار عمومی جامعه بسیار مشکل و در بسیاری موارد غیر ممکن بود.

نمونه هایی از این احساس برتری و تبعیض نژادی در تاریخ ثبت است، از جمله: مجازات ایرانیان به علت ظاهر شدنشان با لباسهای ایرانی در انظار عمومی. دستگاه فاسد بنی امیه، کمترین ارزشی برای علم و حکمت و پیشرفت علوم و فنون قائل نبود. تنها مورد استثناء، که اندک توجهی به مجامع علمی شد زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز است. دانشگاه جندی شاپور در زمان بنی امیه نتوانست به مراکز و مناطق دیگر نفوذ کند، اما توانست مقدمه یک خیزش بزرگ را فراهم کند



که عبارت بود از یک «دوره پرتلاش ترجمه».

دوره خلافت بنی عباس:

سرانجام حکومت امویان با همدستی و کمک ایرانیانی که از ظلم دستگاه خلافت به ستوه آمده بودند، توسط عباسیان سقوط کرد و بنی عباس زمام امور را در دست گرفت. بدین رو ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی وارد شدند و خانواده‌هایی چون برمکیان در مصاد امر، قرار گرفتند. پس از این جریان نفوذ فرهنگ ایرانی در دربار عباسی کاملاً دیده می‌شود. تمام موانع که در زمان بنی امیه بر سر راه ایرانیان قرار داشت، در زمان بنی عباس کاملاً از بین رفته و حتی ایرانیان به دربار حکومت بیشتر از خود اعراب نفوذ پیدا کردند، تاجایی که خود بنی عباس با عنصر عربی مبارزه و فرهنگ و زبان پارسی را تقویت کردند.

در این دوران حتی زرتشتیان با علمای اسلامی به بحث می‌پرداختند، در صورتی که در زمان امویان، مسلمان عرب بر مسلمان غیر عرب برتری بسیار داشت. به قول استاد شهید مطهری: «حکومت بنی امیه حکومتی عربی بود، نه اسلامی».

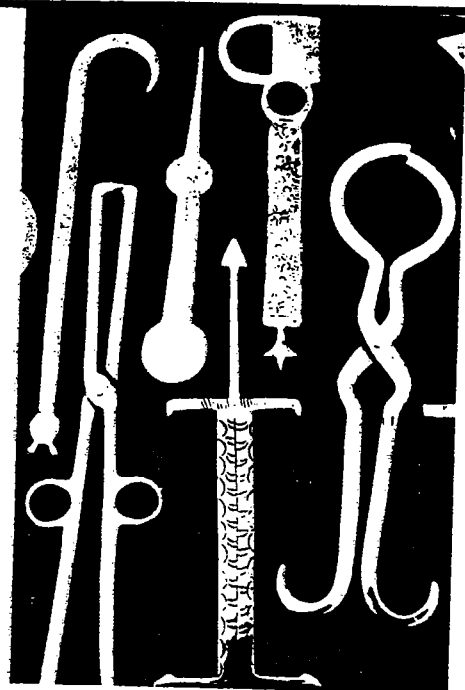
این دوران، دوران درخشان ترجمه کتاب از زبان یونانی است که توسط پزشکان و استادان چیره‌دست آل بختیشوع انجام می‌گرفت. این دانشمندان به زبانهای یونانی، سریانی، عربی و فارسی، مسلط بودند، و ابتدا ترجمه، از یونانی به سریانی بود ولی پس از آن مستقیماً به عربی ترجمه می‌شد.

تعطیل شدن دانشگاه جندی‌شاپور و انتقال آن به بغداد.

نخستین ارتباط بین دانشگاه جندی‌شاپور و دستگاه خلافت بغداد - که مقدمه‌ای بود برای انتقال فعالیتهای علمی از جندی‌شاپور به بغداد - عبارت بود از: احضار جرجیس بن بختیشوع به بغداد برای معالجه بیماری منصور خلیفه عباسی که پزشکان ویژه، از مداوای او عاجز مانده بودند. این واقعه، نقطه عطفی در تاریخ دانشگاه جندی‌شاپور است. زیرا از این زمان به بعد، ستاره زندگی این مرکز علمی رو به افول نهاد. پس از این تاریخ دانشمندان و پزشکان بی‌شماری از دانشگاه جندی‌شاپور به بغداد عزیمت کردند که در این امر چند علت دخیل داشت:

۱- احضار عده‌ای از پزشکان توسط خلفای بغداد، به دلایلی از جمله وقوف خلفا، به برتری علمی پزشکان جندی‌شاپور نسبت به پزشکان عرب و اعتماد بیشتر به این پزشکان که این امر شاید به دلایل امنیتی بوده؛ زیرا حکومت بنی عباس حکومتی ضد عربی بود و یا دست کم به ایرانیان نسبت به اعراب بیشتر بها می‌داد ۲- عزیمت پزشکان به دربار برای کسب مقام و همچنین ثروت؛ زیرا تاریخ اعداد و ارقام بسیار درشتی را ثبت کرده است که این پزشکان به عنوان حق معاینه و معالجه از دستگاه خلافت دریافت می‌کردند ۳- انتقال پایتخت حکومت از دمشق به کوفه در زمان عباسیان و نزدیک شدن ارتباط بین پایتخت و جندی‌شاپور.

زیرا چنان که یادآور شدیم پزشکان دستگاه خلافت اموی، بیشتر، از مسیحیان حوزه روم بودند در حالی که در دستگاه خلافت عباسی پزشکان جندی‌شاپور حضور داشتند ۴- همچنین در اواخر یعنی پس از تأسیس بیمارستان و حوزه درسی در بغداد که کاملاً متأثر از جندی‌شاپور بود، عده‌ای از دانشمندان و پزشکان، زمینه‌های فعالیت را در بغداد، بسیار گسترده‌تر و آماده‌تر از جندی‌شاپور یافتند. زیرا حوزه علمی بغداد نه تنها از جندی‌شاپور، بلکه شهرهای دیگری چون «سلوکیه» و «تیسفون» که از شاهنشاهی ساسانی باقی



وسایل جراحی ابوالقاسم زهرای

مانده بود، تغذیه می‌شد، و از این مراکز نیز دانشمندان رهسپار بغداد شده و حوزه درسی بزرگی را تشکیل دادند که سایر مراکز از جمله جندی‌شاپور را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌داد. دربرخی منابع تاریخی، از انتقال تجهیزات و کتابهای جندی‌شاپور به بغداد سخن به میان آمده است. این گونه تغییر مراکز قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همراه دیگر عوامل دست‌اندرکار، زمینه انتقال این دانشگاه عظیم را به بغداد فراهم کرد.

«بیمارستان برامکه» در بغداد، که کاملاً متأثر از بیمارستان جندی‌شاپور، ساخته شده بود، توسط ابن دهن هندی اداره می‌شد. و یا «بیمارستان رشید» که باهمت و ریاست جبرائیل بن بختیشوع (احتمالاً در محله کرخ) ساخته شده و توسط دهشتک، میخائیل برادرش و یایوحنایسر ماسویه اداره می‌شده است. درکنار حوزه درسی بغداد «بیت‌الحکمه» تأسیس شد که مرکز نگهداری، استنساخ کتب، و دارالترجمه بود که در آن کتابهایی از زبان سریانی، یونانی، پهلوی و سانسکریت به عربی ترجمه می‌شد و ریاست آن با حنین بن اسحاق، طبیب نسطوری بود.

بیمارستان «جندی‌شاپور» تا پیش از تأسیس «بیمارستان رشید» بغداد همچنان پررونق بود، اما پس از این زمان با مهاجرت استادان و پزشکان آل بختیشوع و ابن ماسویه‌ها و ... این افتاب درخشان رو به غروب نهاد و پس از چند سال علمایی فقط در زمینه‌های نجوم و ریاضیات به صورت نه چندان قوی در آن به فعالیت پرداختند. پس از قرن چهارم و پنجم هجری، نامی از جندی‌شاپور به نام مرکز زنده علمی - بویژه پزشکی - در کتابهای تاریخی دیده نمی‌شود.

چند تن از استادان و پزشکان معروف دانشگاه جندی‌شاپور:

۱- بختیشوع بزرگ، سرسلسله خاندان بختیشوع این خاندان مسیحی، شش نسل (یعنی ۲۵۰ سال) در جندی‌شاپور به تدریس و درمان مشغول بودند.

۲- جرجیس بن بختیشوع ریاست بیمارستان جندی‌شاپور؛ احضار شده توسط منصور.

۳- جبرائیل بن بختیشوع پزشک هارون و مأمون از ثروتمندترین پزشکانی بود که بواسطه نزدیکی به

دربار، ثروت فراوانی گرد آورده بود. درمان «کنیز خلیفه»، که به «هیستریک» مبتلا بود با یک ابتکار جالب، توسط این پزشک، در تاریخ مشهور است. وی نخستین پزشکی است که کتابهای پزشکی را از زبان یونانی، به عربی برگردان و ترجمه کرد.

۴- ماسویه از دانشمندان بزرگ جندی‌شاپور و استاد بزرگ دارو سازی و چشم‌پزشکی در این مرکز بود.

۵- یوحنا پسر ماسویه، علم تشریح را در پیکر مسیحیون مطالعه کرد. حوزه درس او در بغداد بود و شاگردان زیادی را تربیت کرد از جمله ثابت بن قره حرانی، قسط‌البن لوقا و حنین بن اسحاق.

۶- عیسی بن صهاربخت، معاصر منصور از شاگردان جورجیس.

۷- سابورین سهل، طبیب نصرانی جندی‌شاپور و داروساز ماهر مؤلف «قرباذین».

۸- حنین بن اسحاق، چشم‌پزشک پرآوازه.

۹- بختیشوع بن جبرائیل بن بختیشوع، طبیب سریانی زمان متوکل.

۱۰- علی بن عیسی، چشم‌پزشک، که کتاب درسی او تا قرن هجدهم در اروپا تدریس می‌شد.

۱۱- بختیشوع بن جرجیس طبیب مهدی، هادی و هارون عباسی.

۱۲- عیسی بن شهلاقا، از شاگردان جورجیس اول، پزشک منصور.

۱۳ و ۱۴- دهشتک و میخائیل برادران ماسویه.

۱۵- ابراهیم سراقیون از استادان بزرگ جندی‌شاپور که در بغداد طبیب ویژه منصوب بود.

در پایان باید از استاد محترم جناب آقای دکتر حسن فرسام که با راهنماییهای دانشمندانه خود، مرا در تهیه این مقاله یاری دادند سپاسگذاری کنم.

منابع و مآخذ:

- ۱- اشپولر، برتولد، «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۹، صص ۴۰۳، ۱۷، ۳۸۳.
- ۲- اشپولر، برتولد، «تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی»، جلد دوم، ترجمه مریم میراحمدی، انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۴۲ و ۴۳.
- ۳- اصفهانی، حمزه بن حسن، «تاریخ پیامبران و شاهان»، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۷، صص ۴۷.
- ۴- بیات، عزیز...، «کلیات تاریخ تمدن ایران پیش از اسلام»، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۹، صص ۱۷۳، ۲۴۲.
- ۵- پیگو لوسکایا، ن، «شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان»، ترجمه عنایت...، رضا، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۷، صفحه ۲۳۶.
- ۶- دانشگاه کمبریج، «تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی»، جلد سوم قسمت اول، ترجمه انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۸، صص ۹۵۷، ۶۸۸، ۶۷۵، ۶۸۸.
- ۷- دورانت، ویل، «تاریخ تمدن - عصر ایمان»، بخش اول از جلد چهارم، مترجمین: ابوطالب صارمی ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، صص ۱۷۱، ۱۷۰، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۸۶.
- ۸- فرشاد، مهدی، «تاریخ علم در ایران»، دو جلدی، تهران: امیرکبیر چاپ اول ۱۳۶۵، صص: ۷۹، ۵۰، ۷۵، ۱۰۵، ۶۷۵، ۶۷۸، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۶۹.
- ۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، «زین الاخبار» یا «تاریخ گردیزی» دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، صفحه ۶۱۱.
- ۱۰- گیرشمن، «ایران از آغاز تا اسلام»، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۶۸، صص ۳۸۶.
- ۱۱- مطهری، مرتضی، «خدمات متقابل اسلام و ایران»، تهران: صدرا، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۸، صص: ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۰، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹.
- ۱۲- نجم‌آبادی، محمود، «تاریخ طب در ایران پس از اسلام»، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۶، صص: ۵۱، ۳۱، ۴۰، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۷۰ و ۲۰۰.
- ۱۲- ن. فرای، ریچارد، «میراث باستانی ایران» ترجمه مسعود رجب‌نیا، علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۷، صص ۳۴۳.